



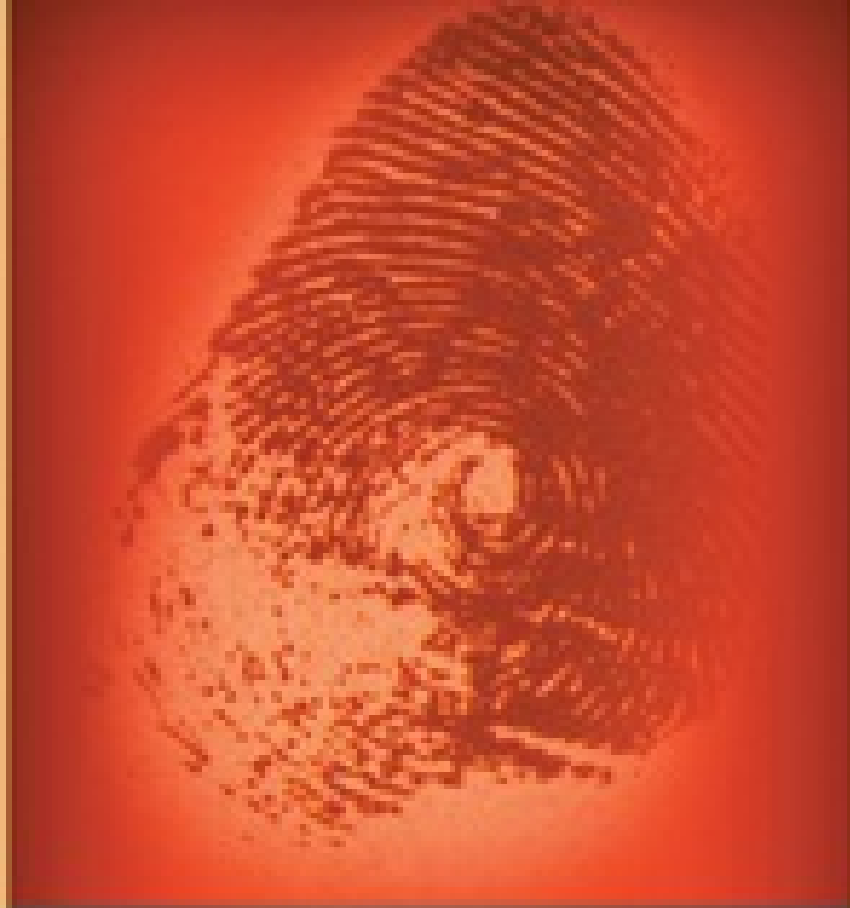
مرکز تحقیقات رولیند امرقنیه اسلام



حوزه نمایندگی ولی فقیه امور حج و زیارت (پ)

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Hajj.ir](http://www.Hajj.ir)



# فتنہ و ہایت

تأليف: سيد احمد ريشي (مطابق متنہ)  
ترجمہ: ڈاکٹر شمایون شعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فتنه و هابیت

نویسنده:

احمد زینی دحلان ( مفتی مکہ )

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	فتنه و هابیت
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۷	شرح حال مؤلف کتاب
۹	پیشگفتار مترجم
۱۸	فتنه و هابیت
۶۳	درباره مرکز

## فتنه و هابیت

### مشخصات کتاب

مؤلف: سید احمد زینی دحلان (مفتی مکّه)

ناشر: مشعر

ص: ۱

### اشاره

**شرح حال مؤلف کتاب**

ص: ۷

نویسنده کتاب حاضر احمد بن زین بن احمد دَحْلان مکی شافعی است. او شخصی فقیه، مورخ، آشنا به دانش‌های گوناگون، مفتی سادات شافعی در مکه معظمه و شیخ الاسلام آنجا بوده است. در سال ۱۲۳۱ هجری قمری در مکه زاده شد و در محرم سال ۱۳۰۴ در مدینه درگذشت. تألیفات فراوانی دارد که اغلب به چاپ رسیده است. برخی از تألیفاتش بدینقرار است:

الأزهار الزینیه فی شرح متن الألفیه، تاریخ الدول الاسلامیه، فتح الجواد المنان علی العقیده المسماه بفیض الرحمان، الدرر السنیّه فی الرد علی

ص: ۸

الوهابیّه، نهل العطشان علی فتح الرّحمن فی تجوید القرآن، خلاصه الكلام فی أمراء البلد الحرام، الفتوحات الاسلامیه و کتاب‌های دیگر. و یکی از تألیفاتش همین کتاب کوچک است که در دست شما خواننده گرامی قرار دارد و ما از خداوند خواستاریم که برای خوانندگان سودمند واقع گردد و راهنمای راه راست همانا خداوند است.



ص: ۹

**پیشگفتار مترجم**

رساله موجزی که پیش رو دارید نقدی است که یکی از عالمان نامدار اسلامی در کمال اختصار بر آئین وهابیت نگاشته است. بنیانگذار آئین وهابیت «محمدبن عبدالوهاب» است که در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر «عُیَیْنَه» از منطقه «نجد» دیده به جهان گشود. فقه حنبلی و آموزش‌های علمی مقدماتی را نزد پدر آموخت. سفری به خانه خدا رفت و پس از آن به مدینه مسافرت کرد. مدتی نیز در بصره بسر برد و پس از بازگشت به نجد و اقامتی کوتاه در شهرهای «حُرَیْمَلَه» و «عُیَیْنَه» سرانجام در شهر «دِرْعِیَه» اقامت گزید و تا

پایان

ص: ۱۰

عمر در آنجا ماند. در این شهر با حکمران که «محمد بن سعود» نام داشت آشنا شد و با همکاری و همراهی او آیین وهابیت را پی ریزی نمود و از آن پس این دو خانواده «آل سعود» و «آل شیخ» توأماً حاکمیت سیاسی و دینی در عربستان را در اختیار دارند. شیخ محمد از ایام کودکی با آراء و اندیشه‌های «ابن تیمیه» آشنا گشته بود و از همان دوران سخنانی را درباره توحید، توسل، شفاعت، زیارت قبور و ... بر زبان می‌راند. آشنایی با افکار ابن تیمیه او را در عقایدش راسخ‌تر کرد. لذا دست به نگارش کتاب‌هایی زد که عمدتاً در ردّ عقاید یاد شده می‌باشد. او به‌زعم خویش کمر به مبارزه با بدعت‌ها بسته بود و می‌کوشید تا اسلام را از پیرایه‌هایی که بر او بسته‌اند پاک سازد. لذا محور اصلی اندیشه و فعالیت‌های علمی او مبارزه با خرافه پرستی و بدعت‌گرایی و کوشش در جهت خالص‌سازی اسلام و اصلاح دینی بود. از این جهت ضرورت دارد که داعیه اصلاح‌طلبی

ص: ۱۱

آئین وهابیت را مورد کاوش دقیق علمی قرار داد و به ویژه تأثیرات نهضت اعتراض یا پروتستانتیزم ( msitnatsetorP )

و افکار مارتین لوترکینگ (gnikrehtuL mitraM) را بر بنیانگذار این فرقه و سایر پیشوایان فکری و آموزگاران علمی آن به بررسی گرفت. تعیین میزان توفیق محمد بن عبدالوهاب در پیرایش اسلام از خرافه‌ها و ستیز بر علیه بدعت‌ها و نیز پدید آوردن نهضت اصلاح دینی (noitamrofeR suoigileR) نیاز به تحقیقی گسترده و عمیق دارد و در این رساله فشرده و کوتاه نمی‌توان به آن پرداخت اما همین قدر باید گفت که آراء این شیخ نجدی در عمل موجب تفرقه در صفوف مسلمانان و از بین بردن وحدت آنان گشت. صرف نظر از خطاهای تئوریک مؤسس وهابیت و نگرش نادرستی که در مورد توحید و شرک، زیارت، استمداد از اولیاء، توسل و شفاعت و مسائلی از این قبیل داشت، نتیجه عملی آراء او نه تنها موجب پدید گشتن اصلاح

ص: ۱۲

دینی در جوامع اسلامی نگشت، بلکه خود مشکلات بیشماری را پدید آورد. آراء تند او باعث ناخرسندی اغلب مسلمانان شده و واکنش‌هایی در رد آراء او نگاشتند و پدر و برادرش که خود از عالمان نامدار عصر بودند به مخالفت با اندیشه‌های او برخاستند و هرچه زمان گذشت جدایی و شکاف بین جریان وهابیت و عموم مسلمین بیشتر شد. زیرا از نظر این آیین کارهایی که غالب مسلمانان به عنوان مناسک دینی انجام می‌دهند شرک آمیز و کفرآلود است. با اینکه دین اسلام، شعار وحدت سر داده و قرآن به همه مسلمانان دستور می‌دهد تا از تفرقه و جدایی پرهیزند: **وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱)**، ترجمه:

«از راه‌های گوناگون پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد، اینهاست آنچه خداوند شما را

۱- انعام، ۱۵۳.

ص: ۱۳

بدان سفارش می‌کند، شاید پرهیزگار شوید».

باز در نهی از تفرقه‌انگیزی و تخاصم می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱)

، ترجمه:

«همانا آن کسان مباشید که پس از آنکه آیات روشن خدا بر آنها آشکار شد پراکنده گشتند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند، البته برای اینان عذابی بزرگ خواهد بود».

این همه تأکید قرآن شریف بر دوری و اجتناب از تفرقه برای آن بود تا مسلمین را متوجه پیامدهای ناگوار جدایی و اختلاف نماید و زیان‌های انشعاب و مخاصمه و ستیزه‌گری را به آنان گوشزد فرماید، ولی دریغاً که دیری نپایید که فرقه‌سازی‌ها و جدایی‌ها آغاز شد و موج فرقه‌گرایی سراسر جهان اسلام را به کام خود فرو برد و به نام اِحیاء سنت سلف و به نام‌ها و عناوین دیگری به

۱- آل عمران، ۱۰۵.

ص: ۱۴

تکفیر مسلمانان پرداختند و پراکندگی و دسته‌بندی جایگزین همدلی و همگامی شد و استعمار ددمنش و اهریمن خو از این جدایی چه سودها که نبرد.

با ظهور انقلاب اسلامی ایران به رهبری مردی پاک و وارسته از سلاله رسول (ص) که به دنبال حاکمیت بخشیدن به ارزش‌های الهی و استقرار عدل و توحید و یکتاپرستی بود، شعار وحدت مسلمانان و نفی شرک و مبارزه بر علیه کفر و استکبار عمیقاً مطرح شد و نظام نوپای اسلامی در سراسر جهان صلاهی توحید و یگانه‌پرستی سر داد و مسلمانان را همه‌جا به وحدت و پیوند فرا خواند و خود همواره در این راه پیشگام بود و بر این آرمان پای فشرد و وفادار ماند. امام فقیده + احياء مجد و عظمت دیرینه اسلام را می‌خواست و رهبر فرزانه و بیدار نظام اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (أدام‌الله ظلّه علی رؤوس الأنام) نیز عالمی وارسته و فقیهی فرزانه و اسلام‌شناسی سراپا تعهد و دل‌داده سرفرازی اسلام و

ص: ۱۵

پاسدار حیثیت و عظمت مسلمین است که هوشمندانه و مخلصانه بر وحدت مسلمین و ضرورت آن پای می‌فشرد و همگان را به «تقریب» فرا می‌خواند. وحدت مسلمین، بدون تردید بایستی بر پایه شناخت و آگاهی از مرام یکدیگر و همدلی و احترام به اندیشه‌های دیگران باشد تا امری ماندگار باشد و برقرار بماند و حالت شعار و تعارف به خود نگیرد. همچنین برادران مسلمان، وابسته به هر یک از مذاهب اسلامی که باشند باید همواره آمادگی شنیدن انتقاد را داشته باشند و از نقادی آراء و نظرات خود نهراسند و به مخالفان فکری خود برچسب شرک و کفر نزنند، چه‌بسا حقیقت غیر از نگرش آنان باشد.

رساله حاضر، نقدی است بر برخی از اندیشه‌های بنیانگذار و هابیت که در نهایت فشرده‌گی و ایجاز نگارش یافته است و صرفاً از آن جهت که نماینده نگرش یکی از عالمان بزرگ اهل تسنن است و می‌تواند راه‌گشای

ص: ۱۶

مطالعات تفصیلی و عمیق‌تر در خصوص وهابیت و اشکالات آن باشد به فارسی برگردان شده است و امید است که خواننده کنجکاو و واقع‌بین را با حقیقت آشنا سازد.

در پایان این پیشگفتار از درگاه حضرت کردگار به‌دعای می‌خواهیم که دل‌های مسلمین را به یکدیگر نزدیک ساخته و صفوف‌شان را در برابر دشمنان خدا فشرده‌تر سازد و توفیق خدمت به نظام مقدس اسلامی را که منادی حاکمیت اسلام و تحقق ارزش‌های والای الهی و احیاء و نشر فضیلت‌هاست نصیب همه پژوهشگران و محققان متعهد بفرماید و این قلم را همواره در خدمت دین و بندگان شایسته‌اش به کار وادارد و این خدمت ناچیز را که ران ملخی بیش نیست در پیشگاه سلیمانی ارباب معرفت و نقادان اندیشه، مقبول قرار دهد تا به عین رضا در آن بنگرند. خداوند به همگان اخلاص در عمل عنایت فرموده و جرأت و شهامت



ص: ۱۷

ایستادن در مقابل بدعت‌ها و دفع شبهات را مرحمت فرماید.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و توفیق از خداست

ص: ۱۸

**فتنه و هابیت**

بدان که در ایام سلطنت سلطان سلیم سوم (۱۲۲۲-۱۲۰۴ هـ) حوادث و آشوب‌های فراوانی پدید آمد که برخی از آنها پیش‌تر یاد شد. یکی از فتنه‌ها و حوادث ناگوار فتنه فرقه و هابیت بود که در حجاز رخ داد. وهابیان آشوب‌گر در فتنه‌انگیزی تا بدانجا پیش رفتند که بر حرمین شریفین چیرگی یافته و از حج گزاردن حاجیان شامی و مصری جلوگیری نمودند. حادثه دیگر مربوط به فتنه فرانسویس برای دست یافتن به مصر بود که در سال ۱۲۱۳ هـ- اتفاق افتاد و تا سال ۱۲۱۶ هـ- ادامه داشت.

ص: ۱۹

ما در اینجا آنچه را که به این دو فتنه مربوط می شود به طور فشرده نقل می کنیم و از شرح و تفصیل، خودداری می نمایم زیرا شرح و تفصیل آنها در تواریخ گفته شده و پیرامون هر یک کتاب های جداگانه و ویژه ای به نگارش درآمده است.

اما در مورد فتنه و آشوب فرقه وهابی باید دانست که آغاز آن از درگیری و کشتار بین سران این فرقه و مولانا شریف غالب بن مساعد، امیر مکه که نائب السلطنه سراسر حجاز بود شروع شد. ابتدای جنگ و درگیری بین آنها در سال ۱۲۰۵ هـ- و در روزگار پادشاهی سلطان سلیم سوم پسر سلطان مصطفی سوم پسر احمد بود.

ظهور فرقه وهابی، سال ها پیش از این جنگ و درگیری بود و در آغاز پیدایش وهابیت، این فرقه دارای قدرت و نفوذ و شوکت زیادی در شهرها بود. اما بعدها ستم و آزار آنان فزونی یافت و به کشتار مردم و توسعه آئین خود و بسط و گسترش نفوذ خود برآمده و آنقدر

ص: ۲۰

از مردم بیگناه کشتند که قابل شمارش نبود. وهابیان به یغما و غارت اموال مردم پرداخته و حتی به زنان و کودکان نیز رحم نمی کردند.

بنیانگذار این فرقه نادرست، مردی به نام محمدبن عبدالوهاب بود که از اهالی مشرق بود و مدت زیادی عمر کرد و مردم بسیاری را گمراه ساخت. ولادت او در سال ۱۱۱۱ هـ و مرگش در سال ۱۲۰۰ هـ - اتفاق افتاد و بعضی از مورخان تاریخ مرگ او را چنین ضبط کرده اند: «مرگ خبیث در ۱۲۰۶ اتفاق افتاد».

محمدبن عبدالوهاب در آغاز یکی از طلاب علوم دینی در مدینه منوره بود. پدرش مردی صالح و درستکار از اهل علم بود، همچنین برادرش شیخ سلیمان مردی صالح و عالم بود. پدرش و برادرش و مشایخ و استادان او در مورد او چنین نظری داشتند که به زودی از او انحراف و گمراهی سرخواهد زد زیرا در گفتار و رفتار و

ص: ۲۱

کارهایش چنین چیزی را می‌دیدند. (۱)

۱- این نکته جالب و حائز اهمیتی است که نخستین مخالفان بنیانگذار وهابیت، پدر و برادر و استادانش بوده‌اند. برادرش «شیخ سلیمان عبدالوهاب» کتابی به نام «أَلْصُّوَاعِقُ الْإِلَهِيَّةُ فِي الرَّدِّ عَلَى الْوَهَابِيَّةِ» نگاشت و در آن به نقد افکار محمدبن عبدالوهاب پرداخت و بدعت‌های او را آشکار نمود. شیخ سلیمان در کتاب مزبور در ضمن اینکه سخنان برادرش را به شدت رد می‌کند می‌گوید: این امور مقصود اموری است که وهابیان موجب شرک و کفر می‌دانند مانند درخواست شفاعت و استغاثه به غیر خدا و زیارت قبور و مانند آن قبل از احمدبن حنبل و در زمان ائمه اسلام مقصود از ائمه، چهار امام تسنن است، بوجود آمده بود. جمعی هم آنها را انکار کردند ولی از هیچ‌یک از ائمه اسلام شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را کافر یا مرتد دانسته و دستور جهاد با آنان را داده باشند، یا اینکه بلاد مسلمانان را به همان گونه که شما می‌گویید، «بلاد شرک» یا «دارالکفر» نامیده باشند. همچنین در این مدت هشتصد سال مقصود از ۸۰۰ سال، فاصله میان قرن سوم تا زمان شیخ سلیمان یعنی قرن دوازدهم است که از زمان ائمه می‌گذرد از هیچ عالمی از علماء اسلام روایت نشده است که این امور را که قبلاً نمونه‌اش ذکر شد کفر دانسته باشد. به خدا سوگند که لازمه سخن شما این است که تمام امت پیغمبر ص بعد از زمان احمد حنبل، چه علما و چه امرا و چه عامه مردم، همه کافر و مرتد هستند، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. شیخ سلیمان سپس در مقام اظهار تأسف و اندوه خود چنین می‌گوید: واغوثاه از این سخن شما که می‌گویید: قبل از شما هیچ کس اسلام را نشناخته است.

همین زینی دحلان که مؤلف کتاب حاضر است در کتاب دیگرش به نام «الدرر السنيه» در ضمن رد سخنان محمدبن عبدالوهاب، قسمتی از مباحثاتی را که با او شده نقل کرده است از جمله این که شیخ محمد در مسجد «درعیه» خطبه می‌خواند و در هر خطبه‌ای می‌گفت که توسل به پیغمبر کفر است. برادرش شیخ سلیمان، سخنان او را سخت انکار می‌کرد. روزی شیخ سلیمان از شیخ محمد شماره ارکان اسلام را پرسید، جواب داد که پنج است. شیخ سلیمان گفت: اما تو آن را شش رکن قرار داده‌ای. ششمی این است که هر کس از تو پیروی نکند کافر است.

در نگارش این بخش، از کتاب «وهابیان» تألیف علی اصغر فقیهی استفاده شده است.

ص: ۲۲

و البته همیشه او را سرزنش نموده و مردم را نیز از او برحذر می‌داشتند. پس خداوند آن پیش‌بینی ایشان را در مورد او تحقق بخشید، زیرا از او کجی و انحراف و بدعت سرزد که مردم نادان را به گمراهی کشید و با رهبران دینی به مخالفت برخاست و به تکفیر مؤمنان پرداخت و پنداشت که زیارت قبر پیامبر (ص) و توسل به او و به پیامبران دیگر و اولیاء خدا و نیکان و پاکان و زیارت قبرهای ایشان شرک است. او می‌پنداشت که

ص: ۲۳

درخواست حاجت از پیامبر (ص) و توسل نمودن به او و خواندن او به هنگام نیاز شرک است. همچنین خواندن و درخواست حاجت از پیامبران دیگر و اولیاء و صالحان و توسل کردن به ایشان را شرک می‌پنداشت. او گمان می‌کرد که هر کس چیزی را به غیر خدا نسبت دهد، حتی اگر نسبت مجازی و غیر حقیقی باشد، مشرک خواهد بود. مثلاً اگر کسی بگوید فلان دارو برای من سودمند بوده است یا فلان دوست به هنگام نیاز و درخواست یاری از او، به من یاری کرده است، چنین شخصی به خدا شرک ورزیده است.

او برای اثبات عقایدش به ادله‌ای تمسک می‌جست که آن ادله نمی‌توانند هیچ‌یک از عقاید او را اثبات کنند، او سخنانی می‌گفت و تعبیراتی به کار می‌برد که مردم عوام را بفریبند و آنان را پیرو خود بسازد او در مورد عقایدش کتاب‌هایی نیز نوشت و توانست مردم عوام را فریب داده و آنان را با خودش همفکر کند

ص: ۲۴

به طوری که آن مردم ناآگاه قبول کردند که اکثریت اهل توحید و مسلمانان کافر هستند.

او با پادشاهان مشرق که اهل درعیه بودند ارتباط برقرار کرد و به نزد آنان رفت و توانست نظر آنان را جلب نماید و آنان به یاریش برخاستند و دعوتش را پذیرفتند. البته قصد آنان از پذیرش دعوت محمد بن عبدالوهاب این بود که بدین وسیله سلطنت خود را پایدار ساخته و نفوذ و قلمرو حکومت خود را گسترش دهند. از این رو بر عرب‌های بادیه‌نشین حمله برده و بر ایشان تسلط یافته و آنان را تحت انقیاد خود درآورده و بی‌هیچ اجر و مزدی ضمیمه لشکریان خود ساختند.

کارشان به آنجا رسید که اعلام کردند هر کس به گفته‌های پسر عبدالوهاب اعتقاد نداشته باشد کافر و مشرک است و ریختن خورش حلال و گرفتن اموال و دارایی‌اش مباح است. آغاز پیدایش دعوت محمد بن عبدالوهاب سال ۱۱۴۳ هـ - و انتشار گسترش آن بعد از سال



ص: ۲۵

۱۱۵۰ بود.

علما کتاب‌های زیادی در رد عقاید او نوشتند حتی برادرش شیخ سلیمان و دیگر استادان او افکارش را محکوم ساخته (۱) و مردود اعلام نمودند. یکی از کسانی

- ۱- در اینجا برای آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی و بویژه جوانان علاقمند و پژوهشگر و دانشجویان ارجمند که بیش از سایر طبقات، مخاطب رساله حاضر می‌باشند، نام برخی از کتبی را که در رد عقاید وهابیان و نقد این مسلک منحرف نگارش یافته‌اند می‌آوریم. لازم به تذکر است که در تنظیم این فهرست از کتاب ارزشمند «وهابیان» تألیف علی اصغر ققیهی سود جسته‌ایم.
  - ۱- «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب.
  - ۲- «شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف شیخ یوسف نبهانی.
  - ۳- «مصباح الأنام و جلاء الظلام» تألیف سید علوی بن احمد.
  - ۴- «التوسل بالنبی و جهلة الوهابیین» تألیف ابی حامد بن مرزوق.
  - ۵- «تطهير الفؤاد من دنس الاعتقاد» تألیف شیخ محمد نجیث مطیعی حنفی از علمای الأزهر.
  - ۶- «الفجر الصادق فی الرد علی منکرى التوسل والكرامات والخوارق» تألیف علامه عراق، جمیل افندی صدقی زهاوی.
  - ۷- «ضیاء الصدور لمنکر التوسل باهل القبور» تألیف ظاهر شاه میان بن عبدالعظیم.
  - ۸- «المنحة الوهبیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف داود بن سلیمان نقشبندی بغدادی.
  - ۹- «كشف النور عن أصحاب القبور» تألیف عبدالغنی افندی نابلسی ..
  - ۱۰- «الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه» تألیف خواجه محمد حسن جان صاحب سرهندی.
  - ۱۱- «سيف الابرار علی الفجار» تألیف محمد عبدالرحمن حنفی.
  - ۱۲- «سيف الجبار المسلول علی الاعداء الابرار» تألیف شاه فضل رسول قادری.
  - ۱۳- «مدارج السنیه فی رد علی الوهابیه» تألیف عامر قادری.
  - ۱۴- «تهکم المقلدین بمن ادعی تجدید الدین» تألیف محمد بن عبدالرحمن بن عفاقی.
  - ۱۵- «كشف النقاب عن عقائد ابن عبدالوهاب» تألیف سید علینقی هندی.
  - ۱۶- «ازهاق الباطل فی الرد الفرقة الوهابیه» تألیف سید ابراهیم رفاعی.
  - ۱۷- «اللمعات الفریده فی المسائل المفیده» تألیف سید ابراهیم رفاعی.
  - ۱۸- «الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف سید احمد زینی دحلان مؤلف کتاب حاضر.
  - ۱۹- «تجريد سيف الجهاد لمدعی الاجتهاد» تألیف عبدالله بن عبداللطیف شافعی استاد محمد بن عبدالوهاب.
  - ۲۰- «الصواعق والرعود» تألیف عقیف الدین عبدالله بن داود حنبلی.
  - ۲۱- «الصارم الهندی فی عتق النجدي» تألیف شیخ عطای مکی.
  - ۲۲- «السیوف الصقال فی أعناق من أنکر علی الأولیاء بعد الانتقال» تألیف یکی از علمای بیت المقدس.
  - ۲۳- «تحریض الاغنیاء علی الاستغاثه بالانبیاء والاولیاء» تألیف عبدالله بن ابراهیم، مقیم طائف.
  - ۲۴- «سعادة الدارين» تألیف شیخ ابراهیم سمودی.
  - ۲۵- «غوث العباد ببيان الرشد» تألیف شیخ مصطفی حمامی مصری.
  - ۲۶- «التقول الشرعیة فی الرد علی الوهابیه» تألیف شیخ حسن شطی حنبلی دمشقی.
  - ۲۷- «المقالات الوافیة فی الرد علی الوهابیه» تألیف حسن خزبک.
  - ۲۸- «الاقوال المرضیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف شیخ عطا الکسم دمشقی.
  - ۲۹- «هذی هی الوهابیه» تألیف مرحوم شیخ جواد مغنیه از نویسندگان معروف و علمای لبنان، این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است.
  - ۳۰- «منهج الرشد لمن أراد السداد» تألیف مرحوم علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء.
  - ۳۱- «كشف الارتیاب فی أتباع محمد بن عبدالوهاب» تألیف ارزنده مرحوم علامه فقید سید محسن امین عاملی صاحب کتاب گرانقدر «أعیان الشیعه» کتاب مزبور به فارسی ترجمه و چندبار نیز به چاپ رسیده است.
  - ۳۲- «شفاء السقام» تألیف تقی الدین سبکی در این کتاب به نقد دیدگاه‌های ابن تیمیه پرداخته شده است.
  - ۳۳- «وفاء الوفا» تألیف سمهودی در این کتاب با دلایل متقن و استوار درستی و مشروعیت اعمالی همچون توسل، شفاعت، زیارت قبور و مانند آن به اثبات رسیده است.
  - ۳۴- «الغدیر» تألیف گرانقدر و بی نظیر مرحوم علامه امینی رحمه الله که در جلد ۵ آن به بحث پیرامون افکار وهابیان و بویژه آراء آموزگار وهابیت یعنی ابن تیمیه که وهابیان افکار خود را از او گرفته‌اند پرداخته است.
- همچنین کتاب‌های سودمندی در رابطه با عقاید و افکار انحرافی وهابیت به زبان فارسی توسط محققین تهیه و چاپ گردیده است.

ص: ۲۸

که به یاری او و نشر دعوت او برخاست، محمد بن سعود امیر درعیه و از پادشاهان مشرق بود که به قبیله بنی حنیفه که قوم مُسیلمه کذاب هستند، تعلق داشت و چون محمد بن سعود در گذشت فرزندش عبدالعزیز محمد بن سعود به جای پدر به یاری او پرداخت.

بسیاری از مشایخ و اساتید پسر عبدالوهاب در مدینه می گفتند: این به زودی گمراه خواهد شد، یا خدا او را گمراه خواهد ساخت و همین طور نیز شد.

محمد بن عبدالوهاب می پنداشت که آیینی که اختراع کرده است هدفش زدودن پیرایه‌های شرک آلود از حریم توحید و محو آثار شرک است. او بر این پندار بود که از سال ۶۰۰ همگی مردم مشرک بوده‌اند و او

ص: ۲۹

آمده است و دین را احیا کرده است. او آیات قرآنی را که در مورد مشرکان وارد شده است بر اهل توحید تطبیق می کرد.

مثلاً این سخن خداوند را که می فرماید: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۱)

یا این سخن پروردگار را که می گوید: وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ (۲)

و یا این کلام حق تعالی را که: والذین یدعون من لا یتستجیب لهم الی یوم القیامه (۳)

را و آیاتی مانند این ها را که در قرآن

۱- «و کیست گمراه تر از آنکه جز خدا کسی را پرستد که هیچ در حوائج تا قیامت او را اجابت نکند و نتواند کرد و از هر چه بخوانندش خود بی خبر باشد» احقاف، ۵.

۲- «و غیر از خدای یکتا هیچیک از این خدایان باطل را که به حال تو سود و ضرری ندارند به خدایی مخوان» یونس، ۱۰۶.

۳- هر چه جستجو کردیم آیه ای به این مضمون در فهرست آیات قرآنی نیافتیم شاید در نقل آیه اشتباهی رخ داده باشد مترجم.

ص: ۳۰

فراوان است بر مسلمانان و موحدان تطبیق می نمود.

محمد بن عبدالوهاب می گفت هر کس به پیامبر استغاثه نماید یا از پیامبران دیگر و یا اولیاء حق و صالحان درخواست کمک نماید یا اینکه پیامبر را بخواند و از او درخواست «شفاعت» نماید، چنین کسی مانند مشرکانی که در آیات قرآنی ذکر شده اند خواهد بود و عمومیت این آیات شامل او خواهد گشت.

او زیارت قبر پیامبر و پیامبران دیگر و نیز زیارت قبر اولیا و صالحان را مایه شرک می دانست. او در این مورد به سخن خدا درباره مشرکان که بت‌ها را پرستش می کردند و می گفتند: **مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ (۱)**

استناد می جست و می گفت کسانی هم که به انبیا و اولیا «توسل» می جویند نیز می گویند **مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ**.

---

۱- «و ما آن بُتَان را نمی پرستیم مگر برای آنکه ما را به درگاه خدا مقرب گرداند» زمر ۳.

ص: ۳۱

او می گفت: مشرکان و بت پرستان اعتقاد نداشتند که بت‌ها خالق چیزی هستند بلکه معتقد بودند که تنها خالق و آفریدگار موجودات خداوند است به دلیل اینکه خداوند در مورد ایشان می فرماید: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۱)

و باز می فرماید: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (۲)

پس خداوند تنها به خاطر گفتن: لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى، حکم بر شرک و کفر آنان نموده است و کسانی هم که به پیامبران و مانند آنها توسل می جویند، مانند بت پرستان اند.

یکی از دلایلی که در رد این پندار محمد بن عبدالوهاب در کتاب‌ها آورده‌اند چنین است که: این استدلال باطل است زیرا مؤمنان که به پیامبران و صالحان

۱- «و اگر از مشرکان بازپرسی که آنها را که آفریده است به یقین گویند که خدا آفریده است» زخرف ۸۷

۲- «و اگر از این کافران سؤال کنی آن کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است البته جواب دهند خداست» لقمان ۲۵.

ص: ۳۲

توسل می‌جویند اعتقاد به «الوهیت» و خدایی آنان ندارند و ایشان را شریک برای خدا قرار نمی‌دهند بلکه معتقدند که پیامبران و اولیا جملگی بندگان خدایند و همگی مخلوق اویند و هیچ عقیده ندارند که ایشان شایسته پرستش‌اند. اما مشرکان که این‌گونه آیات یاد شده در مورد آنان فرود آمده است بُت‌ها را شایسته «الوهیت» می‌دانستند و آنها را همچون پروردگار گرامی می‌داشتند، اگرچه اعتقاد داشتند که آنها خالق هیچ چیز نیستند. اما مؤمنان در مورد پیامبران و اولیای خدا قائل به استحقاق و شایستگی عبادت و الوهیت نمی‌باشند و آنان را همچون پروردگار بزرگ نمی‌دارند، بلکه معتقدند که اینان بندگان خدا و دوستان او و کسانی می‌باشد که خداوند آنان را برگزیده و گرامی داشته است و به برکت ایشان بندگانش را می‌آمزد و بر آنان رحمت می‌آورد و با این اعتقاد به اینان تبرک می‌جویند تا به رحمت خداوند نایل آیند.

ص: ۳۳

و در کتاب و سنت بر این مطلب شواهد بسیاری وجود دارد. پس اعتقاد مسلمین این است که تنها خالق سود و زیان که شایستگی پرستش دارند همانا خداوند یگانه است و برای احدی غیر از خدا تأثیر و عملی قائل نیستند و نیز اعتقاد دارند که پیامبران و اولیای خدا چیزی را خلق نمی کنند و مالک هیچ سود و زیانی نیستند ولی خداوند بندگان را به برکت و احترام آنان می آمرزد.

پس اعتقاد مشرکان این است که بت‌ها شایستگی پرستش و الوهیت (خدایی) دارند و همین باور است که آنان را به شرک کشانده است نه اینکه چون ایشان قائلند که بت‌ها موجب نزدیک گشتن آنان به خدا هستند مشرک شده باشند. زیرا پس از اینکه برای آنها حجت اقامه گشته است که بت‌ها شایسته پرستش و عبادت نیستند باز با این حال بت‌ها را شایسته عبادت می دانند و در مقام عذرآوری می گویند: ما این بت‌ها را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک گردانند. پس

ص: ۳۴

چگونه پسر عبدالوهاب و پیروان او می‌توانند مؤمنان و موحدان را مانند مشرکان که به الوهیت و خدایی بت‌ها قائلند اهل شرک به‌شمار بیاورند.

از این بیان روشن می‌گردد که آیات یاد شده و مانند آن در خصوص کافران و مشرکان نازل شده و هیچ‌یک از مؤمنان را شامل نمی‌شود.

بخاری از عبدالله بن عمر و او از پیامبر (ص) نقل کرده است که در توصیف خوارج فرموده است: خوارج آیاتی را که درباره کافران فرود آمده است بر مؤمنان تطبیق می‌کنند. و نیز در روایتی از ابن عمر آمده است که آن حضرت فرمود: «بیشترین چیزی که در مورد امت خویش از آن بیم دارم مردی است که قرآن را تأویل می‌کند و آن را در غیر جایگاه خودش قرار می‌دهد». این روایت و روایت قبلی بر فرقه وهابیت صدق می‌کند.

اگر توسل و حاجت خواستن که مؤمنان انجام می‌دهند شرک بود هرگز پیامبر و اصحاب و گذشتگان



ص: ۳۵

و مسلمانانی که بعداً آمده‌اند آن را انجام نمی‌دادند زیرا در روایت معتبر آمده است که پیامبر (ص) یکی از دعاهایش این بود که: «اللهم انی أسئلك بحق السائلین علیک» یعنی: خدایا از تو درخواست می‌کنم بحق درخواست کنندگان از تو و هیچ تردیدی نیست که این دعا یک توسل است و پیامبر (ص) این دعا را به اصحاب خود یاد می‌دادند و آنان را به انجام آن سفارش می‌فرمودند. تفصیل این مطلب در کتاب‌هایی که در ردّ افکار محمد بن عبدالوهاب نوشته شده، آمده است.

و در روایت معتبری از آن حضرت نقل گردیده که چون فاطمه بنت اسد، مادر علی\* درگذشت پیامبر (ص) او را با دست مبارک خود در قبر گذاشت و عرض کرد: پروردگارا به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بودند مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و جایگاه او را فراخ گردان، همانا تو بخشنده‌ترین

ص: ۳۶

بخشندگانی. (۱) باز در روایت معتبری وارد شده است که شخص ناینایی از آن حضرت (ص) درخواست نمود تا از خدا بخواهد که بینایی اش را به او باز گرداند. آن حضرت (ص) به او دستور داد تا وضو سازد و دو رکعت نماز بخواند و آنگاه بگوید: پروردگارا از تو درخواست می کنم و بوسیله پیامبرت محمد (ص) که پیامبر رحمت است به تو رو می آورم، ای محمد (ص) من به وسیله تو به پروردگارم روی می آورم تا حاجتم را روا سازد، خدایا شفاعت او را در حق من بپذیر، پس آن مرد چنین کرد و خداوند بینایی اش را به او باز گرداند.

و نیز در حدیث معتبری نقل شده است که آدم\* آن هنگام که از درخت ممنوع خورد به پیامبر ما (ص)

---

۱- این حدیث در کتاب: «شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف شیخ یوسف نبهانی آمده است. به نقل از «وهاییان» تألیف علی اصغر فقیهی. لازم به توضیح است که چون فاطمه بنت اسد در کودکی پیامبر، از او پرستاری و مواظبت می کرد، لذا حضرت در این روایت او را مادر خطاب کرده است.

ص: ۳۷

توسل جست زیرا نام مبارک او را بر عرش خداوند نوشته یافت و بر غرفه‌های جنت و بال ملائکه، نام آن حضرت را مشاهده نمود. پس درباره آن نام از خداوند سؤال کرد، خداوند پاسخ داد که: این فرزندی از فرزندان توست که اگر او نبود تو را نمی‌آفریدم.

پس آدم عرض کرد: خدایا به حرمت این فرزند، این پدر را بیامرزد. پس ندا آمد که: ای آدم اگر شفاعت محمد را درباره اهل آسمان و زمین از ما درخواست می‌کردی همانا درخواستت را می‌پذیرفتیم.

همچنین نقل شده که هنگامی که مردم درخواست آب می‌کردند و آب یافت نمی‌شد عمر بن خطاب به عباس (عموی پیامبر) توسل جست. (۱)

۱- عین عبارت عربی عمر چنین است: «اللَّهُمَّ كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَئَسْأَلُنَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَأَسْأَلُنَا». یعنی: «خداوندا، ما به هنگام خشکسالی به پیامبران متوسل می‌شدیم و تو ما را سیراب می‌کردی، اکنون نیز به عموی پیامبران متوسل می‌شویم ما را سیراب کن؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۳.

ص: ۳۸

روایاتی از این دست فراوان و مشهورند و نیازی به ذکر تمامی آنها و دراز گردانیدن سخن نیست. و باید دانست که توسلی که در حدیث شخص نابینا مطرح شده است مورد عمل صحابه و گذشتگان بوده است و بعد از وفات پیامبر نیز به آن عمل می کرده‌اند. نکته مهم در این روایت این است که در آن لفظ «ای پیامبر» بکار رفته است که معمولاً هنگام توسل و برای درخواست یاری و حاجت به کار می‌رود. از بررسی سخنان صحابه و تابعین به موارد فراوانی از این گونه توسلات بر می‌خوریم. مثلاً سخن بلال بن حارث که از یاران پیامبر بود یکی از این موارد است. او در سر قبر پیامبر (ص) عرض کرد: ای رسول خدا! برای امت از خدا آب بخواه! و نیز خود پیامبر هنگام زیارت قبرها، اهل قبور را می‌خوانده است. یکی از کسانی که در رد افکار پسر عبدالوهاب دارای تألیف است، یکی از مشایخ بزرگ او به نام

ص: ۳۹

شیخ محمد سلیمان الکردی است که بر کتاب ابن حجر نیز حواشی و پاورقی‌هایی نگاشته است. او خطاب به محمد بن عبدالوهاب چنین گفته است: ای پسر عبدالوهاب! من برای خاطر خدا تو را نصیحت می‌کنم که زبان خود را از مسلمین بازداری. پس اگر از شخصی شنیدی که او به تأثیر استغاثه و درخواست شفاعت از غیر خدا اعتقاد دارد، آنچه ثواب است به او بگو و حق را به او بشناسان و برای او دلیل بیاور که هیچ تأثیری (به احتمال قوی مقصود تأثیر استقلال‌ی است نه مطلق تأثیر که منجر به انکار خواص ذاتی اشیاء و آثار طبیعی آنها و نفی قانون علیت بشود، مترجم) برای غیر خدا نیستی و اگر سر باز زد و نپذیرفت، پس فقط شخص او را کافر بدان. و بدان که به هیچ روی مجاز نیست که عموم مسلمانان را تکفیر نمایی، زیرا تو اعتقادات با اعتقاد عموم مسلمانان مخالف است و تفاوت دارد و تو به نسبت کفر از آنان نزدیک‌تری زیرا راهی غیر از راه جمیع مسلمانان

ص: ۴۰

در پیش گرفته‌ای و عقیده‌ای غیر از عقیده آنان را اختیار نموده‌ای و خداوند فرموده است: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِّهِ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. (۱) و همانا گرگ از گوسفند تک‌رو می‌خورد.

و اما زیارت قبر پیامبر (ص)، این کاری است که صحابه و تابعین و سَلَف و خَلَف همگی آن را انجام می‌داده‌اند و در فضیلت آن احادیث فراوانی رسیده است که خود نیازمند تألیف جداگانه‌ای است. و در مورد خواندن و حاجت خواستن و یاری جستن از غیرخدا مثل شخص مرده یا غایب و یا جماد نیز روایاتی رسیده است که از آن جمله این روایت پیامبر (ص) است که فرمود: «هنگامی که چهارپای شما

۱- «و هر کس پس از روشن شدن راه حق بر او با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان طریق باطل و راه ضلالت که برگزیده‌ای و می‌گذاریم و او را به جهنم درافکنیم که آن مکان بر او منزلگاه بسیار بدی است» نساء ۱۱۵.

ص: ۴۱

در دشتی هموار رها شد و عنان گسیخت ندا بر آوردید: ای بندگان خدا او را باز دارید و متوقف سازید، زیرا خداوند را بندگان است که ندای درخواست کننده را اجابت می کنند».

و در حدیث دیگری چنین آمده است: «هنگامی که یکی از شما چیزی را گم کرد و نیازی به یاری داشت و در جایی بود که هیچ کس در آنجا نبود چنین بگوید: ای بندگان خدا مرا یاری کنید، و در روایت دیگری این طور آمده است که بگوید: ای بندگان خدا به فریادم برسید، زیرا خدا را بندگان است که شما آنان را نمی بینید».

پیامبر (ص) هر گاه که می خواست به سفر برود و شب فرا می رسید می گفت: «ای زمین! پروردگار من و تو خداست». و نیز نقل شده که آن حضرت هر وقت به زیارت قبرها می رفت چنین می فرمود: «درود بر شما ای اهل قبور!» و در تشهدی که هر مسلمانی در هر نماز می خواند، خواندن غیر خدا وجود دارد به این شکل که

ص: ۴۲

می گوید: درود بر تو باد ای پیامبر خدا!

و چکیده سخن این که هیچ گونه اشکالی در خواندن و توسل به غیر خدا نیست مگر این که دعا کننده قائل به تأثیر استقلالی برای کسی که او را می خواند و به او توسل می جوید باشد. ولی اگر معتقد باشد که تأثیر استقلالی فقط از آن خداست، نه غیر خدا، این هیچ گونه اشکالی ندارد. (۱) و همین طور است اسناد فعلی از افعال به غیر خدا، که هیچ گونه زیانی به ایمان شخص وارد نمی سازد مگر این که اعتقاد به تأثیر استقلالی آن داشته باشد. ولی هرگاه چنین اعتقاد استقلالی ای در بین نباشد

---

۱- خوانندگان علاقمند و جوانان پژوهشگر و بویژه دانشجویان عزیز را به مطالعه بیشتر در این خصوص دعوت می کنیم و دو کتاب زیر را برای تحقیق بیشتر و آگاهی افزون تر پیرامون مسأله توسلات و شفاعت طلبی از غیر خدا معرفی می نمایم:

الف: شفاعت، نوشته احمد مطهری - غلامرضا کاردان، از انتشارات در راه حق.

ب: معاد شناسی، تألیف سید محمد حسینی تهرانی، جلد ۹، انتشارات حکمت.



ص: ۴۳

این اسناد و نسبت دادن کار به غیر خدا، حمل بر مجاز عقلی می‌شود، مثل این که کسی بگوید این دارو برایم مفید بوده است یا بگوید فلان دوست به من کمک کرده است که این درست به این می‌ماند که کسی بگوید این غذا مرا سیر کرد و این آب مرا سیراب نمود و این دارو مرا شفا داد. پس هرگاه یک چنین سخنی از شخص مسلمانی صادر شود حمل بر «اسناد مجازی» می‌شود و اسلام مسلمان قرینه‌ای کافی است برای این مطالب. پس هیچ راهی برای تکفیر شخص مسلمانی به خاطر بر زبان راندن این گونه سخنان، باز نمی‌ماند.

به گمان ما این مقدار که به اجمال گفته شد برای ردّ یاوه‌های پسر عبدالوهاب کفایت می‌کند و هر کس طالب تفصیل است به کتاب‌هایی که در این خصوص نگارش یافته است رجوع نماید و نگارنده در این مورد رساله کوتاهی نگاشته‌ام هر کس می‌خواهد بدان رساله

ص: ۴۴

مراجعه نماید. (۱) و چون پسر عبدالوهاب و یارانش دعوت خبیث و تباهی‌انگیز خود را آشکار نمودند، دعوتی که سبب تکفیر مسلمانان گشت، به تحریف قوانین شرع پرداخته و قبیله بعد از قبیله را تحت نفوذ خود در آوردند سپس به بسط و گسترش قلمرو خود پرداخته و یمن و حرمین شریفین و قبایل حجاز را تصرف کرده و تا حدود شام را تحت سیطره خود گرفتند و در آغاز امر، گروهی از علمای خود را به حرمین فرستادند و می‌پنداشتند که آنان قادرند تا عقاید علمای حرمین را منحرف نموده و به شبهه و انحراف دچار سازند ولی چون به حرمین رسیدند

---

۱- شاید اشاره به کتاب «الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه» باشد که نگارش خود مؤلف رساله حاضر است، اما این که آن کتاب را به وصف «کوتاهی و اختصار» توصیف کرده است، نیاز به دیدن خود آن کتاب دارد که حقیر هنوز توفیق رؤیت آن کتاب را نداشته‌ام تا بینم آیا رساله‌ای موجز و کوتاه است یا کتابی است مشروح و مفصل و آیا همین رساله‌ای است که مؤلف در اینجا به آن اشاره می‌کند یا چیز دیگری است، آنچه گفته شد تنها یک احتمال و حدس است نه جزم و یقین.

ص: ۴۵

و با علمای آنجا به مذاکره پرداختند و آنان از عقاید ایشان و کارهایشان باخبر گشتند، با ایشان به بحث پرداخته و براهین و حجت‌هایی اقامه نمودند که ایشان از دفع آنها درمانده و ناتوان شدند و برای علمای حرمین جهالت و گمراهی و مسخرگی و پوچی ایشان آشکار گردید و این درماندگان ورشکسته، همچون الاغ‌هایی که از شیر گریخته باشند، گریختند. (۱) علمای حرمین عقاید ایشان را مشتمل بر کفریات فراوان یافتند و در نزد حاکم شرع شهر مکه، عقاید کفرآمیز ایشان را مطرح ساختند و او نیز حکم به کفر ایشان نمود و این مطلب در میان مردم پیچید به گونه‌ای که همه کس از آن خبردار گشت.

و این حادثه در دوره حکمرانی شریف مسعود بن

۱- این عبارت ترجمه مضمون آیه ۵۱-۵۰ سوره مدثر است که مصنف آن را در متن کتاب آورده است و ما به جهت رعایت امانت عیناً آن را ترجمه کردیم، و اما عین عبارت عربی آیه شریفه در قرآن چنین است  
 كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.

ص: ۴۶

سعید بن سعد بن زید که در سال ۱۱۶۵ هـ- درگذشت، اتفاق افتاد. قاضی شهر حکم به زندانی نمودن آنان کرد و برخی از آنان به زندان افتاده و برخی دیگر به درعیه گریختند و مردم آنجا را از آنچه که رخ داده بود آگاه ساختند و بر سرکشی و استکبار خود افزودند، حکمران مکه شده و مانع انجام مراسم حج گشتند و بر برخی قبایل تحت اطاعت امیر آنجا هجوم برده و مردم را اذیت و آزار می کردند تا این که نبردی بین آنان و امیر مکه (شریف غالب بن مساعد بن سعید بن سعد بن زید) در گرفت و آغاز این نبرد و درگیری سال ۱۲۰۵ هـ- بود و حوادث بی شماری اتفاق افتاد و مردم بسیاری کشته شدند.

و قدرت ایشان همچنان رو به افزایش بود و بدعت هایشان هر روز بیشتر انتشار می یافت تا آنجا که بسیاری از قبایلی را که قبلاً تحت اطاعت امیر بودند، تحت نفوذ و انقیاد خود در آوردند.

ص: ۴۷

و در سال ۱۲۱۷ هـ- با سپاهیان فراوانی به شهر طائف هجوم بردند و در ماه ذیقعدۀ همان سال، شهر را به محاصره خود درآوردند و سپس تمامی آن را در اختیار خود گرفته و اهالی و ساکنان آن را از زن و مرد و کودک به قتل رساندند و جز شمار اندکی کسی از کشتار آنان در امان نماند و تمامی دارایی و اموال مردم را به یغما برده آنگاه به سوی مکه حمله بردند و می دانستند که مکه در آن ایام پر از حاجیان مصری و شامی است. پس به قصد کشتار آنان بیرون آمدند و در طائف توقف نمودند تا مراسم حج پایان پذیرد و حاجیان به کشورهای خود بازگشت کنند آنگاه با سپاهیان خود حرکت کرده و قصد مکه را نمودند و امیر مکه (شریف غالب) نیز توان جنگیدن با آنان را نداشت. لذا به جده فرود آمد و اهالی مکه بیمناک بودند که وهابیان همان کاری را که با اهل طائف کردند با آنان نیز بکنند از این رو رسولانی را نزد آنان فرستادند و از آنان امان

ص: ۴۸

طلبیدند و وهابیان نیز به آنان امان دادند و در هشتم محرم ۱۲۱۸ وارد مکه شدند و چهارده روز در آنجا ماندند و به پندار خود اسلام را برای مردم تجدید نمودند و آنان را از انجام کارهایی که به نظر وهابیان شرک آلود است مانند توسل به اولیاء و زیارت مردگان باز داشتند.

آنگاه با سپاهیان خود به جده روی آوردند تا با شریف غالب وارد نبرد شوند و چون به جده رسیدند با پناهگاه‌ها و دژها و مدافعان بسیاری روبه‌رو گشتند و لذا نتوانستند جده را به تصرف خود در آورند، از همین رو پس از هشت روز از آنجا کوچ کرده و به شهرهای خود بازگشتند و لشکری را در مکه به جای گذاشتند و شریف عبدالمعین را که برادر شریف غالب بود و پیش از این با اهالی مکه بسیار خوشرفتاری و مدارا می‌کرد و با اشرار و طاغیان مبارزه می‌نمود به فرماندهی آن برگزیدند.

در ماه ربیع‌الأول همان سال شریف غالب به همراهی

ص: ۴۹

فرماندار جده که از سوی دولت علیّه شریف پاشا مأموریت داشت به مکه درآمدند و با سپاهیان که همراه داشتند به مکه دست یافتند و سپاهیان وهابی را از مکه بیرون راندند و حکمرانی مکه بار دیگر به شریف غالب رسید. آنگاه مکه را ترک گفته و با بسیاری از قبایل به نبرد پرداخته و طائف را به چنگ آوردند و عثمان مضایفی را حکمران آنجا قرار دادند و او نیز با سپاهیانش با قبایل اطراف مکه و مدینه به جنگ پرداخت تا آنکه آنان را تحت نفوذ و انقیاد خود درآورد و بر آنان و جمیع ممالک تحت اطاعت امیر مکه تسلط یافت.

وهابیان سپس در پی استیلا بر مکه درآمدند و با لشکریان خود در سال ۱۲۲۰ هـ - به سوی مکه رهسپار گشته و آن را به محاصره خود درآورده و بر آن غلبه یافتند. تمامی راهها را بسته و دایره محاصره را تنگ نمودند و از ورود آذوقه به مکه جلوگیری کردند.

ساکنان مکه در محاصره شدیدی قرار گرفته بودند

ص: ۵۰

به طوری که از شدت گرسنگی و کمبود غذا سگ‌ها را می‌خوردند. تا عاقبت امر شریف غالب مجبور به صلح گردید و با میانجی‌گری کسانی پیمان صلح با شرایطی منعقد شد که یکی از آن شرایط خوشرفتاری با ساکنان مکه و باقی‌ماندن حکمرانی مکه در دست شریف غالب بود، سپس قرارداد صلح به پایان رسید و لشکریان وهابی در اواخر دیقعه سال ۲۰ وارد مکه شدند و مدینه منوره را نیز تصرف نمودند و ضریح مقدس را شکافته تمام اموال آن را به غارت بردند و اعمال بسیار زشتی مرتکب شدند و مبارک‌بن مزیان را به عنوان حکمران مدینه نصب نمودند و ۷ سال حکومت آنان بر حرمین ادامه داشت و از ورود حاجیان شامی و مصری برای حج گزاران جلوگیری می‌کردند و برای کعبه پارچه سیاهی دوخته و بر آن آویختند و مردم را با زور به پذیرش آیین وهابیت مجبور می‌ساختند و استعمال تنباکو را ممنوع ساخته و هر کس که از آن استفاده می‌کرد به



ص: ۵۱

زشت‌ترین شکل او را تعزیر می‌کردند و گنبدهایی را که بر قبور اولیا ساخته شده بود ویران نمودند. دولت عثمانی در آن سال‌ها گرفتار جنگ و درگیری با مسیحیان و کنار نهادن پادشاهان و کشتار ایشان بود تا این که از سوی سلطان محمودخان ثانی، دستور حکومتی برای محمدعلی پاشا، حاکم مصر صادر شد که آماده نبرد با وهابیان گردد و این حادثه در سال ۱۲۲۶ اتفاق افتاد.

پس محمدعلی پاشا مهیای این کار گشت و لشکریان فراوان جمع نمود و فرماندهی آن را به دست فرزند خویش طوسون پاشا سپرد. این لشکر در رمضان همان سال از مصر خارج شد و از خشکی و دریا گذشته تا به رودخانه‌ای رسیدند و آن را از وهابیان بازستاندند تا این که سپاهیان به صفرا و حدیده رسیدند در آنجا جنگ سختی بین آنان و اعرابی که تحت حکومت وهابیان بودند در گرفت قبایل بسیاری به کمک وهابیان شتافتند.

ص: ۵۲

سپاه مصر شکست خورد و بسیاری از آنان کشته شدند و آنچه را که همراه داشتند به غارت رفت و این در ماه ذیحجه سال ۲۶ اتفاق افتاد و جز تعداد اندکی، به مصر مراجعت نکردند. پس سپاه دیگری در سال ۲۷ تشکیل شده و به فرماندهی خود محمدعلی پاشا به سوی حجاز روانه شد در حالی که سپاهیان نیرومند و مجهزی که ابزار جنگی فراوان داشتند و ۱۸ توپخانه و ۳ خمپاره آنان را همراهی می کرد قبل از او در ماه شعبان به جنگ گسیل شده بودند و توانستند بر وهابیان غلبه یافته و در ماه رمضان بدون جنگ و خونریزی بلکه با حيله و نیرنگ و سازش با حکمرانان عرب و پرداخت پول، صفرا و حدیده و سایر سرزمین ها را از دست آنان در آورند و همه این ها به تدبیر شریف غالب که به ظاهر با وهابیان همراهی می کرد اتفاق افتاد و بار قبل که شکست خورده بودند به شریف غالب خبر نداده، و از تدبیر او استفاده نکرده بودند.

ص: ۵۳

سپاهیان در آخر ذیقعدة وارد مدینه منوره شدند و چون خبر به مصر رسید ۳ روز آذین بستند و جشن گرفتند و توپخانه‌ها را به صدا درآوردند و برای پادشاهان روم، پیک بشارت فرستادند و لشکریانی که از راه دریا آمده بودند در اوایل محرم سال ۲۸ بر جده استیلا یافتند و پس از آن مکه را تحت تصرف خود درآوردند و تمامی این‌ها بدون خونریزی و با تدبیر شریف صورت پذیرفت و چون سپاهیان به جده رسیدند، سربازان و فرماندهان وهابی که در مکه بودند گریختند و سعود که حکمران وهابیان بود در سال ۲۷ حج بجای آورد و به طائف بازگشت و از آنجا به درعیه رفت درحالی که از پیروزی و تسلط سپاهیان عثمانی بر مدینه خبر نداشت تا اینکه به درعیه رسید و از استیلای آنان بر مکه و طائف، خبردار شد و چون سپاهیان به جده و مکه رسیدند، حکمران طائف عثمان مضایفی گریخت و تمام سربازان و فرماندهان وهابی گریختند و در ماه ربیع‌الاول

ص: ۵۴

سال ۲۸، محمدعلی پاشا پیک‌هایی را همراه با کلیدهایی به مرکز حکومت و دارالسلطنه گسیل کرد و در نامه‌ای نوشت که این‌ها کلیدهای مدینه، مکه، جده و طائف می‌باشند و این کلیدها را همراه با لوحه‌های زرین و نقره‌ای و هدایا و توپ‌های جنگی فرستاد و آنان نیز به محمدعلی پاشا ترفیع درجه داده و به رسولان نیز خلعت‌هایی بخشیدند.

در ماه شوال سال ۲۸ محمدعلی پاشا به سوی حجاز رفت و پیش از آن شریف غالب، عثمان مضایفی را که از سوی وهابیان حکمران طائف بود و از بزرگ‌ترین یاران و مدافعان آنان بود. دستگیر کرده و دست و پایش را زنجیر کرده و به مصر فرستاد و در ماه ذیقعد، بعد از روانه شدن پاشا به سوی حجاز او به مصر رسید، او را به دارالسلطنه بردند و به قتل رساندند.

محمدعلی پاشا در ماه ذی‌قعد به مکه رسید و شریف غالب بن مساعد را دستگیر نموده و او را به دارالسلطنه

ص: ۵۵

فرستاد و به جای او برادرش یحیی بن سرور بن مساعد را به حکمرانی مکه انتخاب کرد و در ماه محرم سال ۲۹، مبارک بن مضیان را که از سوی وهابیان حکمران مدینه منوره بود، دستگیر نموده و در معرض تماشای مردم قرار داده و سپس به قتل رساندند و سرش را در مرکز حکومت آویختند و مثل همین کار را با عثمان مضایفی نیز کردند اما شریف غالب را با احترام به سلانیک فرستادند و او در آنجا ماند تا اینکه در سال ۳۱ درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد و بر قبرش گنبدی ساخته شد تا زیارت شود و مدت حکمرانی او بر مکه ۲۶ سال بود.

آنگاه محمد علی پاشا لشکریان فراوانی برای جنگ با وهابیان به شهرهای مختلف گسیل داشت تا ریشه آنان را برکند و خود نیز در شعبان سال ۲۹ به جنگ آنان شتافت و بسیاری از آنان را کشت و بسیاری را اسیر گرفت و شهر و دیارشان را ویران ساخت.

ص: ۵۶

در ماه جمادی‌الاولی سال ۲۹، سعود، امیر وهابیان درگذشت و پس از او فرزندش عبدالله به خلافت رسید و محمدعلی پاشا بازگشته و برای گذراندن حج به مکه رفت و تا ماه رجب سال ۳۰ در مکه توقف نمود، سپس از آنجا به مصر رفت درحالی که حسن پاشا را در مکه بجا گذاشت و در نیمه رجب سال ۱۲۳۰ به مصر رسید.

پس مدت اقامت او در حجاز یکسال و هفت ماه بوده است او به مصر بازنگشت مگر اینکه امور حجاز را سر و سامان بخشید و وهابیانی را که در جمیع قبیله‌های حجاز و شرق پراکنده بودند از بین برد و جز تعدادی از آنان که در درعیه بودند و امیرشان که عبدالله بن سعود بود کسی باقی نماند از این رو محمدعلی پاشا لشکری را تحت فرماندهی پسرش ابراهیم پاشا برای جنگ با آنان گسیل داشت و این در حالی بود که عبدالله بن سعود قبلاً با طوسون پاشا پسر محمدعلی پاشا قرارداد صلحی در مدینه امضا کرده بود که بر طبق آن متعهد شده بود که

ص: ۵۷

تحت اطاعت محمدعلی پاشا باشد و بر حکمرانی خود باقی بماند اما محمدعلی پاشا به این صلح راضی نگشته و فرزندش ابراهیم پاشا را به فرماندهی لشکری به سوی او فرستاد. آغاز این حمله در اواخر سال ۳۱ بود و ابراهیم پاشا در سال ۳۲ و ۳۳ به درعیه رسید و با لشکریان خود در ذیقعدہ سال ۳۳ بر عبدالله بن سعود حمله برد و بر او غلبه یافت. چون خبرها به مصر رسید جشن گرفتند و هفت شبانه روز به شادی و سرور پرداختند و همه جا را آذین بستند و هزار توپ شلیک کردند.

محمدعلی پاشا اهتمام و کوشش زیادی در مبارزه با وهابیان داشت و در این راه پول زیادی خرج کرد حتی بعضی از خدمتکاران او نقل کرده اند که یکبار برای اجرت حمل بعضی از ابزار و آلات ۴۵ هزار ریال پول پرداخت و این تنها اجرت یکبارہ بوده است که برای حمل بار و ادوات از ینبع به مدینه به هر شتری ۶ ریال اجرت داد که نیمی از آن را حکمران ینبع و نیمی دیگر

ص: ۵۸

را حکمران مدینه پرداخت و برای حمل همین بار و محموله از مدینه به درعیه تنها ۴۰ هزار ریال اجرت پرداخت.

ابراهیم پاشا علی عبدالله بن سعود را دستگیر ساخته و او را به همراهی بسیاری از حکمرانان دیگر وهابی به مصر آورد و در ۱۷ محرم سال ۳۴ وارد مصر شدند. علی عبدالله بن سعود را بر اسب دو رگه‌ای سوار کرده بودند و مردم ازدحام نموده به تماشا کردن او و سایر دستگیر شدگان پرداختند و چون علی عبدالله بن سعود بر محمد علی پاشا وارد شد جلو پایش برخاست و با گشاده رویی با او برخورد کرد و او را در کنار خود نشانده و با او به گفتگو پرداخت و از او پرسید که این همه سرکشی و سرسختی برای چه بود و این چه مزاحمت و ناراحتی بود که دامن زدی؟ او جواب داد: جنگ همین است و بهره و نصیب دارد.

سپس از او پرسید: پسر ابراهیم پاشا را چگونه



ص: ۵۹

دیدی؟ پاسخ داد: او هیچ کوتاهی نکرد و جدیت به خرج داد، ما نیز چنین کردیم تا اینکه هرچه تقدیر خدا بود پیش آمد. سپس محمدعلی پاشا به او گفت: من نزد سلطان برایت شفاعت می کنم. او گفت: هرچه مقدر است خواهد شد.

آنگاه خلعتی به او پوشانده و او را به منزل اسماعیل پاشا در بولاق برگرداند. همراه علی عبدالله بن سعود صندوقی بود که روکش داشت، پاشا از او پرسید: این چیست؟ جواب داد: این را پدرم از حرم و مرقد رسول خدا برداشته و با من همراه ساخت تا به نزد سلطان بیاورم. پس پاشا دستور داد تا آن را باز کنند، وقتی آن را باز کردند دیدند که در آن، کتاب‌هایی از گنجینه پادشاهان بود که زیباتر از آن را تاکنون ندیده بودند و همراه آن ۳۰۰ دانه مروارید درشت و یکدانه یاقوت بزرگ و یک پیراهن زربفت بود پس پاشا به او گفت: اما چیزهایی را که شما از حجره نبوی (ص) به یغما برده

ص: ۶۰

بودید بیش از این‌ها بود، او جواب داد: این‌ها همه آن چیزی است که در نزد پدرم یافتم زیرا پدرم همه اشیایی را که از حرم و حجره برداشته بود برای خود نگه نداشت بلکه بزرگان عرب و اهل مدینه و شریف مکه و دیگران نیز از او چیزهایی از آنها را گرفتند.

پس پاشا به او گفت: درست می‌گویی زیرا ما بخشی از آن اشیاء را نزد شریف غالب پیدا کردیم. آنگاه عبدالله بن سعود را به مرکز خلافت فرستاد و ابراهیم پاشا در ماه محرم سال ۳۵ از حجاز به مصر بازگشت و این بعد از ویران گشتن شهر درعیه بود که به‌طور کلی خراب و ویران گشته بود، به‌طوری که ساکنان آن شهر را ترک کرده بودند و چون عبدالله بن سعود به مرکز خلافت عثمانی رسید در ماه ربیع‌الاول او را در اطراف شهر گرداندند تا مردم او را ببینند و سپس او را در باب همایون و پیروانش را در نواحی مختلف به قتل رساندند.

این حاصل داستان وهابیان بود که در کمال فشرده‌گی

ص: ۶۱

و اختصار بیان کردیم و اگر می‌خواستیم در مورد هر کدام از قضایایی که رخ داده است به‌طور گسترده سخن بگوییم، کلام به درازا می‌کشید. آری فتنه وهابیت یکی از مصیبت‌های بزرگی بود که اهل اسلام بدان گرفتار شدند زیرا آنان خون‌های بسیاری ریختند و اموال بسیاری را به یغما بردند و زیان فراوانی وارد ساختند و شرّ زیادی پدید آوردند و هیچ قدرت و نیرویی نیست مگر از خدا.

و در بسیاری از احادیث نبوی به این فتنه و مصیبت، تصریح شده است مانند اینکه از آن حضرت نقل شده است که فرموده‌اند:

«يَخْرُجُ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ إِلَى الْمَشْرِقِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرِّبْيَةِ سِيمَاهُمْ التَّخْلِيْقُ»

«این حدیث با عبارات گوناگون رسیده است که برخی از آنها در صحیح بخاری و برخی در دیگر منابع

ص: ۶۲

ذکر شده است که ما نیازی به ذکر همه آنها نمی‌بینیم و همچنین ذکر راویان آنها لزومی ندارد زیرا از احادیث صحیح و مشهور می‌باشند.

اما اینکه حضرت فرمود: «

سِماهُمُ التَّحْلِيقُ

« تصریح به همین فرقه است زیرا اینان به تمام پیروان خود دستور می‌دادند که سرهای خود را بتراشند و این خصوصیت در هیچ‌یک از طوایف خوارج و بدعت‌گزاران پیشین نبوده است. سید عبدالرحمان اهدل، مفتی زبید گفته است که: در ردّ وهابیان به تألیف کتاب نیازی نیست و تنها همان گفته پیامبر که فرمود: «

سِماهُمُ التَّحْلِيقُ

« در مورد ایشان و برای ردّشان کفایت می‌کند زیرا این کار را هیچ‌یک از منحرفان و بدعت‌گزاران پیشین انجام نداده است.

و یکبار اتفاق افتاد که زنی که او را مجبور به متابعت از پسر عبدالوهاب کرده بودند در برابر او اقامه حجت کرد و گفت: تو وقتی که زنان را وادار به تراشیدن موی

ص: ۶۳

سرشان می‌کنی باید مردان را هم مجبور به تراشیدن موی ریششان نمایی زیرا موی سر زن و موی ریش مرد هر دو زینت است، شیخ جوابی نداشت که به آن زن بدهد.

و یکی دیگر از کارها و بدعت‌های ایشان این بود که مردم را از درخواست شفاعت از پیامبر (ص) باز می‌داشتند با اینکه احادیثی که شفاعت پیامبر را در مورد امتش بازگو می‌کند بسیار فراوان بوده و به حد تواتر رسیده است و بیشترین شفاعت او در مورد مرتکبان گناهان کبیره است. (۱) وهابیان همچنین از خواندن پیامبر و درود فرستادن بر او و یاد او جلوگیری می‌نمودند و می‌گفتند که این شرک است، همین‌طور از صلوات فرستادن بر پیامبر بر

- 
- ۱- و اما بدعت‌های وهابیان فراوان است و ما در اینجا مجال ورود در این بحث را نداریم، خوانندگان علاقمند را به مطالعه دو کتاب زیر توصیه می‌کنیم:
- الف: تاریخچه و نقد و بررسی عقاید و اعمال وهابی‌ها، نگارش مرحوم علامه سید محسن امین، ترجمه آقای سید ابراهیم سیدعلوی، چاپ امیر کبیر.
- ب: نقدی بر اندیشه وهابیان، تألیف مرحوم علامه فقید سید حسن موسوی قزوینی، ترجمه آقای حسن طارمی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی.

ص: ۶۴

روی منبرها و پس از اذان، جلوگیری به عمل می آوردند تا جایی که وقتی که یک مرد صالحی که نابینا هم بود و اذان می گفت بر پیامبر درود فرستاد پس از اذان او را نزد محمد بن عبدالوهاب آوردند و او فرمان قتل آن مرد مؤذن را صادر کرد و او را کشتند. اگر می خواستیم از کارهای ایشان برای تو خواننده گرامی به تفصیل سخن بگوییم، بایستی دفترها را پر می ساختیم ولی همین مقدار کافی است و خداوند پاک و برتر به حقایق امور آگاه تر است.

پایان





حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

[www.hajj.ir](http://www.hajj.ir)

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

[www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

